

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری؛ بررسی آیه یکصد و شصت و هشتم مبارکه آل عمران؛ بیان معانی صحیح نفاق و خصوصیات منافقین

یکی دیگر از آیات بر حسب آن ترتیبی که مرحوم مجلسی در جزء ششم کتاب بحارالانوار عنوان کردند که به عنوان مقدمات بحث معاد است این آیه شریفه است آیه یکصد و شصت و هشتم سوره مبارکه آل عمران است که می فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرؤْا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل عمران 168)؛ این آیه یکی از خصوصیات منافقین را ذکر می کند و از آیه شریفه همانطوری که حالا بیان می کنیم استفاده می شود که این نفاق نه تنها در برخی از موارد اثر دارد در یک موارد واقعی و حقیقی هم انسان را گرفتار نفاق می کند؛ انسان منافق آنچه را که در واقع هست همان را هم به یک شکل دیگری می خواهد تغییر بدهد و یا تفسیر بکند و یا به تعبیر دیگر آن مصداق معروف نفاق که اعتقاد به پیامبر و یا اعتقاد به اسلام به حسب ظاهر دارند اما در باطن چنین اعتقادی ندارند! که این در برخی از امور واقعی و تکوینی هم نمود پیدا می کند که مورد آیه شریفه به نظر ما همین هست؛ چه اینکه خدای تبارک و تعالی می فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ».

بررسی احتمالات در فراز «الذین» آیه؛ 1. الذین در موضع رفع که یا خبر برای مبتدای محذوف و یا بدل برای «يَكْتُمُونَ» در آیه قبل 2. الذین منصوب به عنوان بدل در «الَّذِينَ نَافَقُوا» 3. منصوب علی الضم

حالا این «الذین» از نظر اعراب؛

آیا در موضع رفع است؟ که:

– یا خبر برای مبتدای محذوف است یعنی «هُمُ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» و «هُم» در تقدیر باشد

– و یا اینکه این ضمیر بدل از ضمیر در «يَكْتُمُونَ» است که در آیه قبل است یعنی آیه «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» (آل عمران 167) و این بدل از آن ضمیر است و در محل رفع قرار دارد

یا اینکه این منصوب به عنوان بدل از «الَّذِينَ نَافَقُوا» چون در آیه قبل می فرماید: «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

و برخی از احتمالات دیگر هم در آن هست که مثلاً منصوب علی الضم باشد؛

علی ای حال این «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» مربوط به منافقین است یعنی منافقین «قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ»، به بقیه افرادی که رفته بودند در جنگ احد با پیامبر شرکت کرده بودند و عده ای از آنها کشته شده بودند؛ منافقین به بقیه ای که برگشته بودند در مورد آن

کشته ها گفتند که «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» اگر اینها گوش به حرف ما می دادند کشته نمی شدند «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا».

بررسی احتمالات اربعه پیرامون مراد از اخوان در آیه شریفه؛

حالا اینجا این اخوان مراد چیست چهار احتمال در اخوت وجود دارد

«احتمال اول»: یکی «اخوت دینی» داریم یعنی: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات 10).

«احتمال دوم»: یکی «اخوت نسبی» داریم.

«احتمال سوم»: دیگری اخوت به سبب مشارکت در دار مثلا افرادی که در یک داری و در یک شهری زندگی می کنند یک نوع اخوت این چنینی دارند

«احتمال چهارم»: اخوت در عداوت رسول و یا اخوت در عبادت اوئان؛ این احتمالاتی است که در اخوان وجود دارد

علامه طباطبایی: مراد از اخوان در آیه شریفه، اخوان نسبی است

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» اخوان نسبی مراد است یعنی افرادی بودند برادر این و یا عمویشان و فامیلشان و یا اقربایشان اینها رفتند در جنگ با پیامبر و کشته شدند اما خود اینها در شهر ماندند «وَقَعَدُوا» یعنی «قَعَدُوا عَنْ الْقِتَالِ» □

نظر مختار: اخوان در نسب ظهور بیشتری دارد و نیاز به قرینه نیست

البته عرض کردم اخوان در نسب، ظهور روشن تری دارد و نیاز به موونه ای ندارد یعنی با قطع نظر از دین و موونه دینی در سایر اقوام هم اخوان و اخوت نسبی هست و این دین است که می آید بین مومنین اخوت ایجاد می کند با «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» لذا اخوت نسبی نیاز به قرینه و موونه و محتاج به عنایت زائده نیست؛ اما سایر اخوت ها نیاز به عنایت زائده است لذا باید بگوییم «قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» مراد اخوان نسبی است.

نظر مختار: مراد از واو در «وَقَعَدُوا» حالیه است، یعنی در حالیکه منافقین خودشان «قَعَدُوا»

«وَقَعَدُوا» که باید واو در قعدوا را باید حالیه معنا بکنیم یعنی و حال آنکه خودشان «قَعَدُوا عَنْ الْقِتَالِ» و ماندند در شهرشان حالا چه چیزی گفتند؟ آنها گفتند: «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» اگر اینها که رفتند از ما هم بودند و کشته شدند اگر گوش به حرف ما می دادند و نمی رفتند برای جهاد کشته نمی شدند.

خدای تبارک و تعالی به پیامبر می فرماید: «قُلْ قَادِرُوا عَلَى أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتِ» إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» به اینها بگو که شما اگر راست می گوئید مردن را از خودتان دفع کنید؛ درء به معنای دفع کردن است پس «قَادِرُوا» یعنی «قَادِعُوا» یعنی شما از خوتان مردن را دفع کنید و شما که می آید راجع به این شهدا یا کشته شده های احد این حرف را می زنید که اگر نرفته بودند کشته نمی شدند از خودتان مردن را اگر قدرت دارید دفع کنید.

بررسی چند نکته در آیه

اینجا ولو عرض کردیم

نکته اول: فراز «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» کلام انسان مومن نیست، چه اینکه این کلام مصداق بارز نفاق در اعتقاد است که منجر به نفاق در امور واقعیه می شود

«نکته اول»: اولین نکته ای که در این آیه شریفه هست این است که انسان مومن که این حرف را نمی زند یعنی انسان مومن نمی گوید که اگر فلانی مسافرت نمی رفت کشته نمیشد و اگر فلان جا نمی رفت از بین نمی رفت این حرف کشف از یک اعتقاد ناصحیح است که منافقین این چنین بودند و عرض کردم که ما نباید نفاق را منحصر بکنیم به برخی از امور اعتقادی که به پیامبر بگویند ما به تو ایمان آوردیم و بعد در آخر روز، کفر بورزند و در برخی از جاها بگویند ما از امت پیامبر هستیم و در بعضی از جاها نفی بکنند؛ خوب این یک مصداق بارز نفاق است و نفاق در اعتقاد نفاق در این امور واقعیه را هم به دنبال می آورد.

و این چه ارتباطی به دین دارد؟ خوب حالا در جنگ های قبل از اسلام مساله کشته شدن یک امری است که دست خود انسان نیست و نمی شود بگویم این شخص اگر نمی رفت اجلش فرا نمی رسید و مردن یک امری است غیر اختیاری انسان چه متدین باشد و چه متدین نباشد مردن یک امر غیر اختیاری است و نمی تواند در این امر غیر اختیاری تصرف بکند و مع ذلک نفاق انسان را به جایی می کشاند که در همین امر غیر اختیاری هم تصرف می کند و بجای اینکه آن فکر صحیح اش را بکار بیندازد آن ذهن منافقانه وادارش می کند که بگوید اینها اگر نرفته بودن کشته نمی شدند این به نظر من مهمترین نکته ای است که از این آیه شریف انسان می تواند استفاده کرد.

بررسی یک سؤال: بین جواب خداوند یعنی «فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» و کلام منافقین یعنی «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» چه ارتباطی وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا بین موت و قتل فرق نیست؟

اینجا یک سئوالی که در آیه شریفه وجود دارد و مرحوم آقای طباطبایی و امثال آن بزرگوار این سؤال را مطرح نکردند اما این سؤال عمدتا در تفسیر فخر رازی و المنار این سؤال آمده و آن این است که بین این جواب خدای تبارک و تعالی و این حرفی که آنها زدند چه ارتباطی دارد اینها گفتند: «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» اگر این ها گوش کرده بودند به حرف ما و در شهر مانده بودند و همراه پیامبر نمی رفتند کشته نمی شدند و نگفته بودند که نمی مردند «ما قُتِلُوا» خوب جهاد ظرف برای کشت و کشتار است خوب اگر آنجا نمی رفتند به حسب ظاهر «ما قُتِلُوا» خدا در جواب می فرماید «قُلْ فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» شما اگر راست می گوئید مردن را از خودتان دفع کنید چه اینکه بین قتل و موت فرق وجود دارد؛

قتل اسبابش و مقدماتش در اختیار انسان است و انسان اگر آن مقدمات را ترک کند خود قتل هم ترک می شود

اما موت کاملاً یک امر غیر اختیاری است

بررسی چند جواب:

حال اساساً این چه جوابی است که خدا به منافقین می دهد و اینجا یک جوابی فخر رازی داده و یک جوابی را در المنار داده این دو جواب را ببینیم تا ببینیم اینها درست گفتند یا نه؟

جواب اول از فخر رازی: جواب خداوند روی مبنای قضا و قدر است و چنانچه این مبنا را نپذیریم موجب فساد جواب می شود و اشکال به قوت خویش باقی است

فخر رازی مساله را می برد در باب قضا و قدر و می گوید این جواب روی مبنای اعتقاد به قضا و قدر است یعنی آن کسی که جنگ می رود مقدر او موت است و آن کسی که جنگ می رود و کشته می شود مقدر او موت است در این لحظه منتها خدای

تبارک و تعالی به او عنایت کرده که «موت فی سبیل الله» برای او حاصل بشود و عنوان شهید را هم پیدا بکند؛

اما اگر مساله قضا و قدر را قائل نشویم می گوید این اشکال به قوت خودش باقی است یعنی بین این جواب و قولی که منافقین مطرح کردند ارتباطی وجود ندارد؛ ببینید فخر رازی می گوید این جواب صحیح نیست «الا اذ اعترفنا بالقضا و القدر و ذلك لانا اذا قلنا لا يدخل الشئ فی الوجود الا بقضاء الله و قدره، اعترفنا بان الكافر لا يدخل المسلم الا بقضاء الله» اگر مساله قضا و قدر را قبول کردیم می گوئیم این کافری که با شمشیر در جنگ زده به یک مسلمان و او کشته شده مقدر الهی این بوده که این مسلمان از بین برود «و حينئذ لا يبقى بين القتل و بين الموت فرق فيصح الاستدلال؛ اما اذا قلنا بان فعل العبد ليس بتقدير الله و قضائه» اگر مسائله قضا و قدر را قبول نکنیم «كان الفرق بين الموت و القتل ظاهرا فتفضى الى فساد الدليل الذي ذكره الله» اگر بخواهیم قضا و قدر را بگذاریم کنار، این منجر به فساد این جواب می شود «و معلوم ان المفضى الى ذلك يكون باطل» و اگر معنایی بکنیم که منجر به یک امری بشود که آن معنا باطل است «فثبت ان الآية دالة على ان الكل بقضاء الله» بعد می گوید آیه اصلا دلالت دارد همه چیز به قضا و قدر الهی است این جوابی است که فخر رازی دارد.

مناقشه بر جواب فخر رازی: منافقین که قضا و قدر الهی را قبول ندارند و چه بسا ممکن است «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» را از روی اعتقاد بیان کرده باشند

خوب این جواب یک اشکال خیلی واضحی دارد و شاید در ذهن آقایان هم آمده باشد و آن اشکال این است که منافقین که قضا و قدر الهی را قبول ندارند و این جواب جواب در مقابل آنهاست باید یک جوابی باشد که آنها هم بپذیرند خوب آنها قضا و قدر الهی را قبول ندارند و اساسا عرض کردم حالا ممکن است واقعا به این معتقد باشند که اگر به جنگ نمی رفت و کشته نمی شد این معنایش این است که اینها قضا و قدر الهی را قبول ندارند در نتیجه اصلا به نظر ما آیه شریف ارتباطی به قضا و قدر ندارد.

نکته دوم: از فراز «قُلْ فَأَدْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» در آیه فهمیده می شود که خداوند در مقام احتجاج است

نکته اینکه وقتی می فرماید «قُلْ» این در مقام احتجاج است یعنی «فَأَدْرُوا... الْمَوْتَ» در مقام احتجاج است؛ نه اینکه بگوئیم خوب یک چیزی که آنها قبول ندارند؛ خیر چون چیزی را که آنها قبول ندارند برای آنها اثری ندارد؛ بلکه خدا می خواهد یک جوابی بدهد که اثر داشته باشد و اینها را محکوم و مغلوب بکند و وقتی آنها به این مبنا اعتقاد ندارند نمی شود ما آیه را این طوری معنا کنیم و اصلا آیه کجا ارتباط به قضا و قدر دارد که فخر رازی این چنین بیان می کند؟

جواب دوم از عبده در المنار: چنین نیست که هر کس به جنگ برود کشته می شود و هر کس در خانه باشد زنده می ماند؛ لذا حال که «احد الامرین» حتمی نشد پس قول منافقین باطل می شود.

خوب صاحب کتاب «المنار» حتما می داند «المنار» را محمد رشید رضا نوشته؛ وی شاگرد امام عبده است و مطالب استادش را در این تفسیر نوشته؛ شیوه اش این گونه است که خودش هر آیه ای را که ذکر می کند پیرامونش دو خط و سه خط بیان می کند و بعد می گوید: «قال الامام عبده» و سپس کلام او را نقل می کند؛ وی در اینجا اشکال را اول ذکر کرده و اشکال به بیان وی این است که: «ان فرقا بين التوقى عن القتل بالبعد من اسبابه و بين دفع الموت بالمرّة» بین توقی از قتل که انسان خودش را از اسباب قتل دور بکند و بین «دفع الموت بالمرّة» فرق وجود دارد «فالموت حتم عند الانتهاء الاجل المحدود» وقتی اجل قطعی بیاید موت حتمی است «و ان طال و القتل ليس كذلك فكيف احتج عليهم بطلب الدرء الموت عن انفسهم» این بیان اشکال است.

امام عبده در جواب گفته است که:

«هذا اعتراض يجي من وقوف النظر فكل يعلم و لا سيما من حارب انه ما كل من حارب يُقتل فقد عرف بالتجربة ان كثيرين

یصابون بالرصاص فی اثناء القتال و لا یموتون» امام عبده بر حسب آنچه که در «المنار» آورده می گوید همه می دانند این طور نیست که هر کسی به جنگ برود کشته بشود برای اینکه کثیری از این افراد گلوله به اینها می خورد ولی نمی میرند و کثیری از معرکه سالم بیرون می آیند اما بلافاصله بعد از اینکه از معرکه بیرون آمدند به موت طبیعی می میرند. «فما کل مقاتل یموت و لا کل قاعد یسلم» این طور نیست که هر جنگجویی کشته بشود و هر کسی هم که در شهرش نشسته باشد سالم بماند و «اذا لم یکن احد الامرین حتما سقط قولهم» اگر «احد الامرین» حتمی نشد قول اینها باطل می شود «فظهر بطلانه»

مناقشه بر جواب عبده: هر چند جواب عبده از فخر رازی بهتر و ظاهرتر است اما اشکال مستشکل در حتمیت و عدم حتمیت موت نیست

خوب این هم جواب نشد یعنی مستشکل بحثش در مورد حتمیت و عدم حتمیت نیست؛ حقیقت این است که امام عبده در اینجا خیلی تلاش کرده یک مطلب واضح و روشنی را گفته به اینکه هر کسی به جنگ برود معلوم نیست کشته بشود! خوب بله چنین است و هر کسی هم در شهر بماند معلوم نیست زنده بماند و ممکن است بمیرد! خوب بله چنین است؛ لذا این حتمیت را ایشان می خواهد نفی بکند؛ خوب درست است اگر مساله «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» این طور بود که منافقین بگویند که حتما اگر این نمی رفت کشته نمی شد و بنایش بر روی اساس حتمیت بود و ما خواهیم حتمیت را انکار بکنیم این یک وجهی پیدا می کرد؛

اما بحث در این است که الان افرادی رفتند و کشته هم شده اند و تمام شده و منافقین در مورد اینها می گویند اگر نمی رفتند کشته نمی شدند یک وقتی هست که می گوئیم هر کسی به جنگ می رود ممکن است کشته بشود و نشود این حرف درستی است؛ اما الان در مورد افرادی که کشته شدند منافقین می گویند اگر اینها نمی رفتند کشته نمی شدند و می ماندند ولو اینکه جواب عبده از جواب فخر رازی یک مقدار بهتر است یعنی خیلی ظاهرتر است

نکته اینکه:

اولاً: جواب عبده ربطی به مساله قضا و قدر ندارد بلکه عبده می گوید موت در شهر حتمی نیست و کشته شدن در جنگ هم حتمی نیست ولی فخر رازی می گوید آن کسی که در جنگ کشته شده این روی قضا و قدر الهی است و منافقین ببخود این حرف را می زنند و این شخص اگر در شهر هم بود کشته می شد، چون قضا و قدرش این بود که کشته شود اما عبده این را نمی گوید؛

ثانیاً: اینکه در موت همه مجبوریم و مساله جبر پیش نمی آید و در موت و اینکه انسان کجا بمیرد و لا تدری نفس بای ارض تموت برای اینکه غیر اختیاری است یعنی هیچ نمی داند کجا و چه لحظه ای می میرد؛ و باید دانست که الان بحث در اجل معلق نیست و آن کسی که در جنگ می رود و کشته می شود. این اجلسش حتمی بوده البته بعداً در وقتی به اجل معلق و حتمی اش بر سیم در این زمینه بحث خواهیم کرد

ثالثاً: اتفاقاً آیه می خواهد بگوید وقتی مقدر انسان این است که بمیرد خوب بهتر این است که در جنگ و در راه خدا از بین برود نه اینکه در بستر از بین برود و ما بر طبق اجل حتمی می گوئیم این شخص که در جنگ کشته شده اجلش همین بوده؛ و این طور نیست که بگوئیم اگر آنجا بود از بین نمی رفت.

رابعاً: منافقین دارند نسبت به اساس موت حرف می زند و می گویند که اگر اینها نمی رفتند کشته نمی شدند و اصلاً خود این آیه شریفه که «قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» خودش موید این است که وقت موت اینها رسیده بوده و زمان موتشان هم بوده است و شما که فکر این هستید که موت را از دیگران دفع کنید از خودتان اگر قدرت دارید دفع کنید.

خامساً: مثال این آیه «...يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ...» (آل عمران ۱۵۴) و آیه «أَنْتُمْ تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء 78) هم این را

دلالت دارد که ان شاء الله بعد از این آیه بحث می کنیم حالا الان مباحث را مخلوط نکنیم ما فعلا نمی خواهیم بگوییم که الان آیا بحث از اجل معلق و یا اجل مسمی و قطعی است و فعلا کاری به اینها نداریم بلکه ما می خواهیم بگوییم چه ارتباطی بین این دو تا وجود دارد؟ چه اینکه منافقین گفتند اگر اینها نمی رفتند کشته نمی شدند: پس:

- اولاً: حرفشان راجع به دیگران است.

- ثانیاً: راجع به قتل است

و جوابی که خدای تبارک و تعالی می دهد می فرماید «فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ» و مساله را می برد روی خودشان و آنهم راجع به موت یعنی در دو جهت بین این جواب و بین قول منافقین فرق وجود دارد گفتیم مساله اینکه بگوییم خدای تبارک و تعالی روی مساله قضا و قدر دارد جواب می دهد این با مقام احتجاج سازگاری ندارد و اگر کلام عبده را بخواهیم بگوییم آن هم یک امر واضحی است یعنی اینکه بگوییم نه موت در حضر امری قطعی است و نه موت در قتال امری حتمی است؛ پس اینها امر روشنی است و بحث روی اینها نیست؛ بلکه بحث بین ارتباط بین این دو تاست «فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتُ» چه ارتباطی وجود دارد؟

سادساً: در آیه «...يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ...» ﴿آل عمران ۱۵۴﴾ آیه در مقام احتجاج نیست بلکه به عنوان مساله واقعی است یعنی اینها اگر در مضاجعشان هم بودند کشته می شدند اما اینجا آیه در مقام احتجاج است و یک حرفی اینها زدند که اتفاقاً در زمان خود ما هم خیلی رایج است؛ مخصوصاً در ایام دفاع مقدس بعضی ها این مطلب را می گفتند که اگر فلانی جبهه نمی رفت کشته نمی شد؛ پس آن آیه شریف در مقام احتجاج نیست ولو کلمه «قُلْ» دارد و اگر هم آیه در آنجا در مقام احتجاج باشد باز باید توجیهی کنیم یعنی نباید مساله قضا و قدر را مطرح کنیم، چون آن آیه هم صریح در قضا و قدر الهی نیست؛ و اگر بگوییم در مقام قضا و قدر هست خوب منافقین قضا و قدر را قبول ندارد و این احتجاج نیست و احتجاج باید موثر واقع بشود و وقتی منافقین قضا و قدر الهی را قبول ندارند این چه احتجاجی خواهد بود؟

حالا مثل اینکه بگوییم منافقین اراده خدای تبارک و تعالی را قبول ندارند حالا اگر اینها بگویند «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» بعد خدا بفرماید نه من اراده کردم؟! خوب اشکال این است که اینها اراده الهی را قبول ندارم علی ای حال شما ببینید اگر آن آیه با احتجاج سازگاری دارد می توانید کلام فخر رازی را یکی از وجوه اش ذکر کنید ولی به نظر ما آیه اصلاً در مقام بیان قضا و قدر نیست؛

جواب مختار: آیه ضمن تحقیر منافقین، آنها را به یک امر تعجیزی احاله می دهد یعنی احاله به دفع موت از خود می دهد؛ لذا بین قتل و موت فرق وجود دارد

بلکه آن چیزی که من می خواهم عرض کنم چون ما نه می خواهیم جواب فخر رازی را در اینجا بگوییم که مساله قضا و قدر است و نه کلامی که عبده آن را ذکر کرده می خواهیم ذکر کنیم چون آیه شریف اصلاً در مقام اینکه حرف اینها را ابطال کند نیست هر چند حرف اینها یک حرف باطلی هم هست ولی اساساً در مقام اینکه بخواهد این را ابطال بکند نیست تا بگویند شما یک حرفی را زدید لذا ما می خواهیم ابطال کنیم؛ بلکه آیه می گوید حالا شما که این حرف را می زنید از خودتان این موت را دفع کنید!!! و اینها را احاله می دهد به یک امر تعجیزی که خوب عاجزند و هیچ کس نمی تواند موت را از خودش دفع کند

عرض کردم در این آیه دو نکته وجود دارد یکی قتل و یکی راجع به دیگران و این مطلب راجع به خود منافقین است «عَنْ أَنْفُسِكُمْ» و یکی هم موت یعنی ما اصلاً باید بپذیریم بین قتل و موت فرق وجود دارد و خدای تبارک و تعالی به منافقین می فرماید شما که می گوید اگر اینها نمی رفتند کشته نمی شدند خوب راجع به خود موت چه می گویند «قُلْ فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتُ» آیا می توانید موت را از خودتان دفع کنید؟

خلاصه نظرات راجع به فرق بین قتل و موت: 1. نظر فخر رازی: اگر مساله قضا و قدر را بپذیریم بین موت و قتل، فرقی نیست 2. نظر عبده: بین موت و قتل از نظر حتمیت فرقی نیست 3. نظر مختار: بین موت و قتل فرق است و خداوند بحثش در این آیه، در مورد قتل نیست

لذا هم فخر رازی و هم عبده اینها تقریبا مطلب را می خواهند به یک جایی برسانند که بین قتل و موت یک وجه اشتراکی بوجود بیاید و می خواهند فرقی بینشان واقع نشود یعنی:

فخر رازی می گوید اگر ما مساله را بردیم روی قضا و قدر بین قتل و موت فرقی نیست ولو قتل یک اسبابی دارد که انسان می تواند تصرف کند ولی انسان در اسباب موت نمی تواند تصرف کند

در حالی که عبده می گوید بین قتل و موت از نظر عدم حتمیت فرقی نیست؛ اینکه کسی در خانه اش باشد و حتما موت عارضش نمی شود و اینکه کسی که درجنگ باشد قتل حتما عارضش نمی شود.

ولی ما عرضمان این است که اصلا خدای تبارک و تعالی راجع به قتل نمی خواهد با اینها صحبت کند بلکه می خواهد بفرماید حالا که شما دارید راجع به کشتن و کشته شدن در میدان جنگ می گوئید و می گوئید اگر اینها نمی رفتند کشته نمی شدند خیلی خوب و شما بالاخره از خودتان موت را چگونه می توانید دفع بکنید؟ و شما که در شهر ماندید و در شهر که موت می آید سراغتان؛ آیا در شهر ماندید و این را که دیگر نمی توانید انکار کنید که موت می آید سراغتان پس «فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» □

به عبارت دیگر:

در همان زمانی که یک عده ای به جنگ رفتند و کشته شدند یک عده ای هم از منافقین ماندند و شاید همان زمان هم مردند آیه میفرماید شما که ماندید و موت مربوط به شماست به اعتقاد خودتان لذا «فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» خیلی این بحث لطیف است یعنی اصلا دیگر بحث اینکه خدا بخواد مساله کشته شدن را مطرح کند نیست یعنی-خیلی دقت کنید- در آیه نمی خواهد بفرماید کشته شدن در میدان جنگ مقدر است و شما که قضا و قدر را قبول ندارید بیخود قبول ندارید و این اراده حق تبارک و تعالی است و آیه این را نمی خواهد بفرماید؛ بلکه آیه می خواهد بفرماید خوب شما موت در غیر جنگ و در حضر و در بلد و در شهر را که بالاخره سراغتان می آید خوب بجای اینکه بفکر این باشید اینکه جلوی قتل اخوانتان را در جنگ بگیرد جلوی موتی که در شهر می آید سراغتان را بگیرید.

خلاصه اینکه:

دقت کنید خدا نمی خواهد بفرماید این فکرتان باطل است و اینها باید در جنگ کشته می شدند و شما هم که می گوئید اینها اگر «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» کشته نمی شدند؛ یک وقت آیه این را می خواهد بگوید و یک وقتی می گوئیم نه آیه می خواهد بگوید این «قُلْ فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» یعنی اینها یک حرف باطلی زدند و خدای تبارک و تعالی در مورد خصوص حرف باطل اینها کاری ندارد و می فرماید «فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ» مثلا یک چیز به شما بگوئیم وقتی شما با دو نفر در یک مطلبی اختلاف می کنید یکی می گوید من می توانم این میز را بلند کنم و دیگری می گوید شما فعلا این کتاب را که کوچک است را بلند کنید یعنی قضیه این است یعنی احاله داده به یک امر تعجیزی؛ اصلا به نظر من قضیه این است که خداوند منافقین را یک تحقیر و یک تعجیزی کرده است یعنی به آنها می گوید این موتی که توی شهر سراغتان می آید این را که دیگر نمی توانید انکار کنید پس شما فعلا جلوی این را بگیرید!!! لازم نیست جلوی کشته شدن دیگران بگیرید و لازم نیست شما در آنها دخالت کنید!!! به هر حال به نظر ما آیه این را می گوید البته به حسب فهم ناقصمان و باید به خدا پناه برد؛ حالا روی این معنای که ما عرض کردیم دقت بفرماید تا جلسه آینده ان شاء الله

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ